

تقوا (ده گفتار) – جلسه اول

« اَفَمَنْ اسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ اسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - آیا آن کس که بنای خود را بر اساس تقوای از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است یا آن که بنای خود را بر لبه پرتگاهی که نزدیک فرو ریختن است نهاده، که در این صورت وی را در آتش دوزخ می‌افکند؟ و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. » (توبه/۱۰۹)

لغت تقوا

این کلمه از کلمات شایع و رایج دینی است؛ در قرآن کریم به صورت اسمی و یا به صورت فعلی، زیاد آمده است. تقریباً به همان اندازه که از ایمان و عمل نام برده شده و یا نماز و زکات آمده و بیش از آن مقدار که به‌عنوان مثال نام روزه ذکر شده، از تقوا اسم برده شده است. در نهج البلاغه از جمله کلماتی که زیاد روی آن‌ها تکیه شده کلمه «تقوا» است. در نهج البلاغه خطبه‌ای هست طولانی به نام خطبه متقین. این خطبه را امیرالمؤمنین در جواب تقاضای کسی ایراد کرد که از او خواسته بود توصیف مجسم کننده‌ای از متقیان بکند. ابتدا استنکاف کرد و به ذکر سه چهار جمله اکتفا فرمود ولی آن شخص - که نامش همّام بن شریح بود و مردی مستعد و برافروخته بود - قانع نشد و در تقاضای خود اصرار و سماجت کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام شروع به سخن کرد و با بیان بیش از صد صفت و ترسیم بیش از صد رسم از خصوصیات معنوی و مشخصات فکری و اخلاقی و عملی متقیان، سخن را به پایان رسانید.

مورخین نوشته‌اند که پایان یافتن سخن علی همان بود و قالب تهی کردن همّام بعد از یک فریاد همان. مقصود این است که این کلمه از کلمات شایع و رایج دینی است. در میان عامّه مردم هم این کلمه زیاد استعمال می‌شود.

این کلمه از ماده «وَقَى» است که به معنای حفظ و صیانت و نگهداری است.

معنای «اتَّقَاء» احتفاظ است. ولی تاکنون دیده نشده که در ترجمه‌های فارسی، این کلمه را به صورت حفظ و نگهداری ترجمه کنند. در ترجمه‌های فارسی اگر این کلمه به صورت اسمی استعمال شود مثل خود کلمه «تقوا» و یا کلمه «متقین»، به «پرهیزکاری» ترجمه می‌شود. به‌عنوان مثال در ترجمه هُدًى لِلْمُتَّقِينَ گفته می‌شود: هدایت است برای پرهیزکاران. و اگر به صورت فعلی استعمال شود، خصوصاً اگر فعل امر باشد و متعلقش ذکر شود، به معنای خوف و ترس ترجمه می‌شود. به‌عنوان مثال در ترجمه اتَّقُوا اللَّهَ یا اتَّقُوا النَّارَ گفته می‌شود: از خدا بترسید، [یا از آتش بترسید].

البته کسی مدعی نشده که معنای «تقوا» ترس یا پرهیز و اجتناب است، بلکه چون دیده شده لازمه صیانت خود از چیزی ترک و پرهیز است و همچنین غالباً صیانت و حفظ نفس از اموری ملازم است با ترس از آن امور، چنین تصور شده که این ماده مجازاً در بعضی موارد به معنای پرهیز و در بعضی موارد دیگر به معنای خوف و ترس استعمال شده است.

و البته هیچ مانعی هم در کار نیست که این کلمه مجازاً به معنای پرهیز و یا به معنای خوف استعمال بشود. اما از طرف دیگر موجب و دلیلی هم نیست که تأیید کند که از این کلمه یک معنای مجازی به‌عنوان مثال ترس یا پرهیز قصد شده. چه موجبی هست که بگوییم معنای اتَّقُوا اللَّهَ این است که از خدا بترسید و معنای اتَّقُوا النَّارَ

این است که از آتش بترسید؟! بلکه معنای این گونه جمله‌ها این است که خود را از گزند آتش حفظ کنید و یا خود را از گزند کیفر الهی محفوظ بدارید. بنابراین ترجمه صحیح کلمه تقوا «خود نگهداری» است که همان ضبط نفس است و متقین یعنی خود نگهداران.

راغب در کتاب مفردات الفاظ قرآن می‌گوید: «وقایه عبارت است از محافظت یک چیزی از هرچه به او زیان می‌رساند، و تقوا یعنی نفس را در وقایه قرار دادن از آن چه بیم می‌رود.»^۱

تحقیق مطلب این است، اما گاهی خوف به جای تقوا و تقوا به جای خوف استعمال می‌گردد. تقوا در عرف شرع یعنی نگهداری نفس از آن چه انسان را به گناه می‌کشاند به این که ممنوعات و محرّمات را ترک کند. راغب صریحاً می‌گوید تقوا یعنی خود را محفوظ نگاه داشتن، و می‌گوید استعمال کلمه تقوا به معنای خوف، مجاز است و البته تصریح نمی‌کند که در مثل اتَّقُوا اللَّهَ معنای مجازی قصد شده، و چنان که گفتیم دلیلی نیست که تأیید کند در مثل آن جمله‌ها مجازی به کار رفته است.

چیزی که نسبتاً عجیب به نظر می‌رسد ترجمه فارسی این کلمه به «پرهیزکاری» است. دیده نشده تاکنون احدی از اهل لغت مدعی شده باشد که این کلمه به این معنا هم استعمال شده. چنان که دیدیم راغب از استعمال این کلمه به معنای خوف اسم برد ولی از استعمال این کلمه به معنای پرهیز نام نبرد. معلوم نیست از کجا و چه وقت و به چه جهت در ترجمه‌های فارسی، این کلمه به معنای پرهیزکاری ترجمه شده است؟! گمان می‌کنم که تنها فارسی‌زبانان هستند که از این کلمه مفهوم پرهیز و اجتناب درک می‌کنند. هیچ عربی زبانی در قدیم یا جدید این مفهوم را از این کلمه درک نمی‌کند. شک نیست که در عمل، لازمه تقوا و صیانت نفس نسبت به چیزی ترک و اجتناب از آن چیز است اما نه این است که معنای تقوا همان ترک و پرهیز و اجتناب باشد.

ترس از خدا

ضمناً به مناسبت این که از خوف خدا ذکری به میان آمد، این نکته را یادآوری کنم:

ممکن است این سؤال برای بعضی مطرح شود که ترس از خدا یعنی چه؟ مگر خداوند یک چیز موحش و ترس‌آوری است؟ خداوند کمال مطلق و شایسته ترین موضوعی است که انسان به او محبت بورزد و او را دوست داشته باشد. پس چرا انسان از خدا بترسد؟

در جواب این سؤال می‌گوییم مطلب همین‌طور است. ذات خداوند موجب ترس و وحشت نیست، اما این که می‌گویند از خدا باید ترسید یعنی از قانون عدل الهی باید ترسید. در دعا وارد است:

يَا مَنْ لَا يَرْجَى إِلَّا فَضْلُهُ وَ لَا يَخَافُ إِلَّا عَدْلُهُ...^۲

ای کسی که امیدواری به او امیدواری به فضل و احسان اوست و ترس از او ترس از عدالت اوست. همچنین در دعاست:

جَلَلْتَ أَنْ يَخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَدْلُ وَ أَنْ يَرْجَى مِنْكَ إِلَّا الْإِحْسَانُ وَ الْفَضْلُ...^۳

یعنی تو منزّهی از این که از تو ترسی باشد جز از ناحیه عدالت، و از این که از تو جز امید نیکی و بخشندگی توان داشت.

۱. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۱

۲. البلد الأمين و الدرع الحصين ص ۴۰۴ دعاء الجوشن الكبير

۳. بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۹۹ ص ۵۶ - مفاتيح الجنان دعاء بعد از زیارت امام رضا علیه السلام.

عدالت هم به نوبه خود امر موحش و ترس آوری نیست. انسان که از عدالت می‌ترسد، در حقیقت از خودش می‌ترسد که در گذشته خطاکاری کرده و یا می‌ترسد که در آینده از حدود خود به حقوق دیگران تجاوز کند. لهذا در مسئله خوف و رجاء که مؤمن باید همیشه، هم امیدوار باشد و هم خائف، هم خوشبین باشد و هم نگران، مقصود این است که مؤمن همواره باید نسبت به طغیان نفس اماره و تمایلات سرکش خود خائف باشد که زمام را از کف عقل و ایمان نگیرد و نسبت به ذات خداوند اعتماد و اطمینان و امیدواری داشته باشد که همواره به او مدد خواهد کرد. علی بن الحسین (سلام الله علیه) در دعای معروف ابوحمزه می‌فرماید:

إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرَعْتُ وَ إِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ...^۴

یعنی هرگاه به خطاهای خودم متوجه می‌شوم ترس و هراس مرا می‌گیرد، و چون به کرم و جود تو نظر می‌افکنم امیدواری پیدا می‌کنم.

این نکته‌ای بود که لازم دانستم گفته شود.

معنا و حقیقت تقوا

از آن‌چه در اطراف لغت «تقوا» گفته شد تا اندازه‌ای می‌توان معنا و حقیقت تقوا را از نظر اسلام دانست، ولی لازم است به موارد استعمال این کلمه در آثار دینی و اسلامی بیشتر توجه شود تا روشن گردد که تقوا یعنی چه. مقدمه‌ای ذکر می‌کنم.

انسان اگر بخواهد در زندگی اصولی داشته باشد و از آن اصول پیروی کند، خواه آن‌که آن اصول از دین و مذهب گرفته شده باشد و یا از منبع دیگری، ناچار باید یک خط مشی معینی داشته باشد، هرچند و مرجع بر کارهایش حکم فرما نباشد.

لازمه خط مشی معین داشتن و اهل مسلک و مرام و عقیده بودن این است که به سوی یک هدف و یک جهت حرکت کند و از اموری که با هوا و هوس‌های آنی او موافق است اما با هدف او و اصولی که اتخاذ کرده منافات دارد خود را «نگهداری» کند.

بنابراین تقوا به معنای عام کلمه لازمه زندگی هر فردی است که می‌خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معینی پیروی نماید.

تقوای دینی و الهی یعنی این‌که انسان خود را از آن‌چه از نظر دین و اصولی که دین در زندگی معین کرده، خطا و گناه و پلیدی و زشتی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آن‌ها نشود. چیزی که هست حفظ و صیانت خود از گناه که نامش «تقوا» است به دو شکل و دو صورت ممکن است صورت بگیرد، و به تعبیر دیگر ما دو نوع تقوا می‌توانیم داشته باشیم: تقوایی که ضعف است و تقوایی که قوت است.

نوع اول این‌که انسان برای این‌که خود را از آلودگی‌های معاصی حفظ کند، از موجبات آن‌ها فرار می‌کند و خود را همیشه از محیط گناه دور نگه می‌دارد؛ شبیه کسی که برای رعایت حفظ‌الصحه خود کوشش می‌کند خود را از محیط مرض و میکروب و از موجبات انتقال بیماری دور نگه دارد، سعی می‌کند به‌عنوان مثال به محیط مالاریاخیز نزدیک نشود، با کسانی که به نوعی از بیماری‌های واگیردار مبتلا هستند معاشرت نکند.

نوع دوم این که در روح خود حالت و قوتی به وجود می‌آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی می‌دهد که اگر فرضاً در محیطی قرار بگیرد که وسایل و موجبات گناه و معصیت فراهم باشد، آن حالت و ملکه روحی، او را حفظ می‌کند و مانع می‌شود که آلودگی پیدا کند؛ مانند کسی که به وسایلی، در بدن خود مصونیت طبی ایجاد می‌کند که دیگر نتواند میکروب فلان مرض در بدن او اثر کند.

در زمان ما تصویری که عموم مردم از تقوا دارند همان نوع اول است. اگر گفته می‌شود فلان کس آدم باتقوایی است یعنی مرد محتاطی است، انزوا اختیار کرده و خود را از موجبات گناه دور نگه می‌دارد. این همان نوع تقواست که گفتیم ضعف است.

شاید علت پیدایش این تصور این است که از اول، تقوا را برای ما «پرهیزکاری» و «اجتنابکاری» ترجمه کرده‌اند و تدریجاً پرهیز از گناه به معنای پرهیز از محیط و موجبات گناه تلقی شده و کم کم به این جا رسیده که کلمه تقوا در نظر عامه مردم معنای انزوا و دوری از اجتماع می‌دهد، در محاورات عمومی وقتی که این کلمه به گوش می‌رسد یک حالت انقباض و پا پس کشیدن و عقب نشینی کردن در نظرها مجسم می‌شود.

قبلاً گفتیم که لازمه این که انسان حیات عقلی و انسانی داشته باشد این است که تابع اصول معینی باشد، و لازمه این که انسان از اصول معینی پیروی کند این است که از اموری که با هوا و هوس او موافق است ولی با هدف او و اصول زندگانی او منافات دارد پرهیز کند. ولی لازمه همه این‌ها این نیست که انسان اجتنابکاری از محیط و اجتماع را پیشه سازد. راه بهتر و عالیتر - همان طوری که بعداً از آثار دینی شاهد می‌آوریم - این است که انسان در روح خود ملکه و حالت و مصونیتی ایجاد کند که آن حالت، حافظ و نگهدار او باشد.

اتفاقاً گاهی در ادبیات منظوم یا منثور ما تعلیماتی دیده می‌شود که کم و بیش تقوا را به صورت اول که ضعف و عجز است نشان می‌دهد. سعدی در گلستان می‌گوید:

قناعت کرده از دنیا به غاری	بدیدم عابدی در کوهساری
که باری بند از دل برگشایی	چرا گفتم به شهر اندر نیایی
چو گل بسیار شد پیلان بلغزند	بگفت آن جا پریرویان نغزند

این همان نوع از تقوا و حفظ و صیانت نفس است که در عین حال ضعف و سستی است. این که انسان از محیط لغزنده دوری کند و نلغزد هنری نیست؛ هنر در این است که در محیط لغزنده، خود را از لغزش حفظ و نگهداری کند.

یا این که باباطاهر می‌گوید:

هرآن چه دیده بیند دل کند یاد	ز دست دیده و دل هر دو فریاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد	بسازم خنجری نیشش ز فولاد

شک نیست که چشم به هر جا برود دل هم به دنبال چشم می‌رود و «دستِ نظر رشته کش دل بُود» ولی آیا راه چاره این است که چشم را از بین ببریم؟ یا این که راه بهتری هست و آن این که در دل قوتی و نیرویی به وجود بیاوریم که چشم نتواند دل را به دنبال خود بکشد. اگر بنا باشد برای آزادی و رهایی دل از چشم خنجری بسازیم نیشش ز فولاد، یک خنجر دیگر هم برای گوش باید تهیه کنیم، زیرا هرچه را هم گوش می‌شنود دل یاد می‌کند و همچنین است ذائقه و لامسه و شامه. آنوقت انسان درست مصداق همان شیر بی‌دم و سر و اشکمی است که مولوی داستانش را آورده است.